

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحث در قاعده لا ضرر حالا با فاصله زمانی در مرحله دوم بحث چون مرحله اول راجع به سند و متن و مصدر حدیث بود. که مفصلا صحبت شد. در مرحله دوم راجع به مفرداتی که در حدیث اعمال شده است که عمدتا عرض کردیم سه کلمه ضرر بلکه چهار تا اضرار و ضرار و ضرورت. این در مجموعه ای که داریم این است. خب لا ضرر که در همه اش به کار برده شده است. در مشهور نسخ چه بین ما چه بین اهل سنت یعنی بالای نود درصد هم کلمه ضرار به کار برده شده است. در مواردی حتی در همین کتاب صدوق ظاهرا در نسخه معروفتر اضرار به کار برده شده است. یعنی در مصادر ما هم هست. اما کلمه ضرورت را فقط در مصادر اهل سنت، لا ضرر و لا ضرره. این سه تعبیر راجع به قسمت دوم حدیث است یک تعبیر هم قسمت اول حدیث. این چهار تا. راجع به ضرر هم به لحاظ صرفی تا اینجا رسیدیم که یک احتمال این بود که مصدر باشد در عده ای از کلمات احتمال دوم که بیشتر بود و از لسان العرب بیشتر خواندیم اسم مصدر همین باب ثلاثی باشد. ضرر یضرّ ضررا و ضررا و ضرر اسم مصدر باشد. البته این را از کتاب های دیگر فعلا نخواندیم اما در مصادر دیگر هم آمده است که اسم مصدر باب تفعّل باشد. تضرر یتضرر تضررا، مثل اغتسل یغتسل غسلا، یا توضّع یتوضّع وضوء. اسم مصدر باب تفعّل باشد که باب تفعّل عاداتا به معنای قبول ضرر است. لا ضرر یعنی انسان قبول ضرر نکند. پس من حیث المجموع راجع به مفردات سه احتمال در ماده یعنی در لفظ ضرر هست و سه نسخه هم در آن قید دوم است که مجموعا می شود شش احتمال به لحاظ مفردات حدیث عرض کردیم مشهورتر در این احتمالات در قسمت دوم ضرار است و در قسمت اول هم آن چه که بیشتر از کلمات لغوی ها در می آید اسم مصدر ثلاثی مجرد است. اسم مصدر ثلاثی مزید فیه هم هست اما یکی از عبارات مثلا خود لسان العرب دیدیم اسم مصدر ثلاثی مجرد. این راجع به این قسمت.

بحثی را که قبل از ایام تعطیلات شروع کردیم در بحث ماده ضرار بود. عرض کردیم اضرار که در بعضی از نسخ آمده است در لغت در کتاب لسان العرب به معنای نزدیک شدن است. اضرّ یعنی نزدیک شدن. و در عده ای از مصادر لغوی اضرار به این معنا. اما الآن یعنی حتی در روایات اضرار به معنای همان مضارّ است. باب مفاعله است. به یک معنا استعمال می شود و عرض کردیم بعید نیست که باب افعال به معنای شأنیت باشد اینکه گفتند دنوّ و نزدیک شدن، دنا منه این دنوّ یعنی شأنیت مرادش حالا بد معنا کرده است و باب مفاعله که مضارّ باشد به معنای تحقق و فعلیت باشد. باب افعال و مفاعله را فرق بگذاریم به تحقق و شأنیت. و اما ضرورت هم شواهد لغوی هم کافی بود

.....

که اسم مصدر باب افتعال است. اضطرار یعنی ضرورت اسم مصدر از باب افتعال است که اضطرار باشد. آن وقت اگر لا ضرر و لا ضروره باشد که ما نداریم در متون ما کلا وارد نشده است. در متون اهل سنت وارد شده است آن وقت این معنایش این است که حالا ضرر یا ثلاثی مجرد یا مزید ضرر و اضطرار هر دو در این شریعت برداشته شده است. لا ضرر و لا ضروره آن وقت عرض کردیم در این معنا بهتر این است که ضرر را به معنای اسم مصدر باب تفعّل بگیریم. چون اضطرار مربوط به شخص است تجاوز در آن نیست. آن ضرر را هم به معنای شخص بگیریم آن وقت می شود لا ضرر و لا ضروره یعنی انسان نه به خودش ضرر بزند نه خودش را در ضرورت قرار دهد. اگر جایی ضرورتی برایش پیدا شد اضطراری برایش پیدا شد آن از نظر شرعی برداشته می شود. فرض کنید وضو گرفتن موجب ضرر و مرض برای او می شود یا مثلا وضو گرفتن اگر بخواهد پول بدهد موجب اضطرار برای او می شود او را در فشار قرار می دهد. یا اضطرار دارد به اکل میته مثلا اضطرار هایی که در زندگی انسان تمام اینها را شارع برداشته است. حالا این معنای حدیث در این نسخه این طور است.

روی نسخه اضرار هم به ذهن ما می آید که آن دنوّ نیست این همان مضار بوده است. لذا بر می گردد در حقیقت معنای حدیث به باب ضرار که باب ضرار چیست. عرض کردیم مرحوم آقای اصفهانی در اینجا تحقیقی فرموده اند اولاً ایشان یک مطلبی دارند اینکه می گویند باب مفاعله برای دو طرف است اینکه به نحو ترتّب باشد فعل بین اینها این را ایشان انکار کرده اند اولاً موادی از لغت را بیان کرده اند مثل عاجل و سافر حالا اینها خواندیم تکرار می کنم برای اینکه بحث روشن شود که فعل در دو طرف نیست بعد هم یک به قول ما ها یک برهان عقلی یا حالا به اصطلاح امروزی ها یک تحلیل لغوی ارائه داده اند که اصلاً معنای ترتّب در نمی آید. عرض کردیم عبارت مرحوم نجم الاثمه رضی را هم خواندیم ایشان هم ظاهراً منکر است. مثلاً ضارب زیدٌ عمراً معنایش این باشد که زید عمرو را زد و عمرو هم زید را زد مرتباً علیه. ایشان این هم ظاهراً مرحوم رضی منکر است. لکن حالا آیا آقای مرحوم اصفهانی از ایشان گرفته اند واضح نبود در عبارت ایشان. ظاهراً مرحوم رضی هم منکرند و کلمات مرحوم اصفهانی را هم خواندیم که این ترتّب اصولاً معنا ندارد.

حالا ما بخواهیم خلاصه حرف رضی و خلاصه حرف مرحوم اصفهانی را جمع و جور کنیم با آن تحلیل عقلی که ایشان گفتند هم وارد نشویم به یک تحلیل لغوی متعارف بخواهیم برسیم این است که ما اصولاً باید در مقام معنا یک معنایی را برای لغت بیان کنیم که با ظواهر خود لغت هم هماهنگی داشته باشد. مثلاً در باب لغت اسناد به فاعل غیر از اسناد به مفعول است. دو اسناد جداگانه هستند. آن که فاعل است یک چیز است آن که مفعول است یک چیز است. آن وقت اگر بگوییم ضارب زیدٌ عمراً، چون ضارب را اسناد به فاعل می دهیم. آ» وقت معنا کنیم که زید عمرو را زد و عمرو هم زید را زد. در عینی که اسناد، اسناد فاعلی است اسناد مفعولی هم باشد این خلاف ظاهر است نه آن تحلیلی که مرحوم اصفهانی فرمودند این یک تحلیل غوی. این جامع کلام بین مرحوم رضی و بین مرحوم اصفهانی به تقریبی

از بنده. ما اگر آمدم گفتیم ضارب زیدٌ عمروا به این معنا که زید عمرو را زد و عمرو هم برگشت و زید را زد. خب وقتی زید زد می شود فاعل وقتی کتک خورد می شود مفعول. این دو تا اسناد هستند در لغت عرب اسناد فاعلی غیر از اسناد مفعولی است. اگر این را قبول کنیم معنایش این است که در جایی که اسناد فاعلی دارد در عین حال اسناد مفعولی هم داشته باشد. این تقریب من روشنتر است تا تقریبی که مرحوم اصفهانی فرمودند و خواندیم عبارت ایشان و مناقشه هم کردیم. چون یک وجه عقلی بود قبولش مشکل است. این یک مقدار عرفی است وجه عرفی است و من فکر می کنم مرحوم آقای نجم الاثمه رضی به فهم عرفی اشکال می کند. که ضارب زیدٌ عمروا معنایش این نیست که زید عمرو را زد و عمرو هم مرتباً علیه زید را زد. متفرعاً علیه زید را زد. این را ظاهراً مرحوم رضی من که خودم فکر کردم دیدم شاید این وجهی که من عرض کردم بهتر باشد در بیان مراد. اما جواب این مطلب راست است این مطلب درست است انصافاً وقتی یک اسناد فاعلی دادیم با اسناد مفعولی نمی سازد. خب مطلب درستی هم هست مطلب باطلی هم نیست مطلب صحیحی هم هست. لکن کسانی که این ادعا را کرده اند ادعای تبادر در لغت عرب شده است. یعنی این ادعا شده است که اصولاً این نحوه به حساب فعل این نحوه هیئت در زبان عرب برای این معنا است. و یک خصوصیتی هم گاهی پیش می آید که در عین حالی که یک نحوه ترتب از طرفین هست باز مواردش هم فرق می کند. مثلاً فرض کنید قتال. قاتل زیدٌ عمروا.

این مثلاً اعتقادشان این است که قاتل زیدٌ عمروا یعنی زید سعی کرد عمرو را بکشد و در عین حال هم عمرو سعی کرد زید را بکشد. آنجا به خاطر اینکه قتل از قبیل صرف الوجود است معنا نمی کنند که دو بار هر دو انجام گرفت. آنجا خواهی نخواهی می گویند به معنای تعرض و تصدی و شأئیت. این سعی کرد او را بکشد و او هم سعی کرد این را بکشد. این به خصوصیات ماده قتل است. حالا فرض کنید ضارب زیدٌ عمروا. چون ضارب می شود از دو طرف محقق شود. هم این زد هم او زد. ما از این باب داریم لطام. لطام از لطمه است لطمه تو گوش زد. خب این تکرار می شود. لطام قابل تکرار است. قتال قابل تکرار نیست. لطام را می شود تصویر کرد. او در گوش این زد این هم در گوش او زد.

بحثی که هست این است که ابداعات لغوی ها و از این قبیل است ضارب. ضارب هم همین طور است. یعنی ضارب زیدٌ عمروا. از همین قبیل هم هست فرض کنید مثلاً سراع. سراع یعنی به زمین زدن. این سعی کرد او را به زمین بزنند این هم سعی کرد او را به زمین بزند. این که ابداع شده است راست است لذا هم تصریح کرده اند که این به این معنا می آید. علی خلاف القاعدة است این مطلب که ما با یک هیئت واحد هم اسناد فاعلی درست کنیم هم اسناد مفعولی. با هیئت واحد. بگویم لاطم زیدٌ عمروا، هم این در گوش عمرو زد هم عمرو در گوش آن زد. این خلاف قاعده است جای انکار ندارد. ادعا شده است که اینها در لغت عرب به این معنا است. آن وقت بعضی از

مواردش هم باید شأنیت بگیریم بعضی از مواردش هم فعلیت بگیریم. این به حسب ارتکاز است به حسب مواردی است که پیش می آید. مثلا لطام فعلیت است. ضراب فعلیت است. صراع که از مصارعه باشد به زمین زدن یا به اطلاع ما فارسی زبان ها کشتی گرفتن. صراع که کشتی گرفتن باشد فعلیت است. قتال شأنیت است. چون نمی شود این او را بکشد و او هم این را بکشد. امکان ندارد که هر دو تا همدیگر را بکشند. مراد آمادگی برای کشتن است. پس این خصوصیات در حقیقت ادعا شده است در لغت عرب هست و اصولا فرض کنید به اینکه لفظ قتل و قتال را به این معنا گرفته است. این شعر معروفی که گفت کتب التقل و قتال علینا آخرش است این قتل را با قتال عرب فرق گذاشته اند. قتل در جایی که یک فاعل و یک مفعول دارد. قتال در جایی که هر دو طرف در این فکر هستند. کتب القتل و القتال علینا. یا لطام غیر از لطمه است غیر از لطم است. در روایت آمده است که لطم یعنی به صورت زدن. یا لطم الخدی. لطم خدّ این غیر از لطام است. لطم یک فاعل دارد یک مفعول دارد مثلا زد تو گوش طرف. اما لطام را طرفین به گوش هم زدند. طرفین تو گوش به هم زدند. این را به این معنا گرفته اند. این ادعایش نکته اش با نکته های عقلی قابل جور نیست. البته شاید مرحوم نجم الاثمه رضی هم که ظاهرا منکر این معنا است، نظر مبارکش به این باشد که این نیست. این معنا دقیقا ثابت نیست. لکن ادعای تبادر شده است در لغت عرب. بهر حال در لغت عرب بین قتل و قتال کاملا فرق گذاشته اند. کتب القتل و القتال علینا الی آخر که نمی خوانم. علی ای حال لطام هست صراع هست ضراب هست و الی آخره. مصادری که ما از این قبیل داریم. لذا این بر می گردد به تبادر و چون ادعای تبادر شده است و انصافا هم حرف بدی نیست خب این یک خصوصیتی است که در این هیئت خوابیده است این منافات ندارد.

و اما اینکه اگر بخواهند فعل را با باب تفاعل بگویند ظاهرا باب تفاعل همان طرفینی است به نحو خود هیئت طرفینی. نه کل واحد مترتبا. اگر این در گوش زید زد مثلا کتک زد. حالا ضرب بگوییم و آن جواب داد باز این زد این را می گویند مضارب. اما حالتی که هر دو دارند. دست هایشان بلند است همدیگر را می زنند. این حالت را می گویند تضارب. این حالتی که هر دو در حالت ضرب هستند این حالت را حکایت کند. تصور کنید در خارج این دستش روی کله او است و آن هم دستش روی کله دیگری است. این حالتی که ضرب دو طرف دارد محقق می شود. این حالت ضرب دو طرف را می گویند تضارب. دلیل بر این مطلب عرف عربی است آیه و روایت یا سند و بررسی نمی خواهد. تحلیل عقلی هم بر نمی دارد. انصافا هم اجمالا حرف خوبی است و حرف بدی نیست. البته این نه به این معنا است که باب مفاعله دائما به این معنا است. این هم درست است می شود قبولش کرد. چون شواهد همان طور که مرحوم آقای اصفهانی فرمودند مؤید نیست. بعد خود مرحوم آقای اصفهانی نکته باب مفاعله را تصدی می دانند. یعنی اگر گفتند ضرّ زید، زید ضرر زد یعنی فرض کنید زید

کاری کرد که ضرر به معنای نقص. توضیحش داده شد نقصی به طرف وارد شد. این ضرر است. اما اگر گفت ضارّه این متعمدا این نقص را وارد کرد. متصدیا. سعی کرد این نقص بر طرف مقابل محقق شود.

اما ضرر فرض کنید آمد اذیتش کرد اما ممکن است نقص پیدا نشد. درب خانه اش را با سنگ زد یا یک سنگی پرتاب کرد اما شیشه نشکست. این ضرر را می گویند و لذا بعید هم نیست شما برگردیم روی کلمه م آمده ضرر عرض کردیم با ملاحظه جمیع موارد استعمال ضرر ظاهرا نقص است. چند تا چهار پنج تا تحلیل لغوی کردیم از مجموعه کلمات لسان العرب گفتیم احتمالا غیر از نقص، سوء الحال را هم بشود اضافه کرد. اصلا سوء الحال و نقص. لکن بعید نیست که این دو تا یک نحو ترتّب فاعلی و مفعولی داشته باشند. لازم و ملزومی داشته باشند. به این معنا گاهی سوء الحال معدی به نقص است. گاهی نقص معدی به سوء الحال است. و الا اساسا به خلاف حرج. حرج خودش به معنای ضیق است. حرج با سوء الحال بیشتر می سازد. یک چیزی را انسان ناراحت بشود. به او بگویند امروز باید این راه را بروی. ناراحت است در راه گرگی باشد درنده ای باشد دزدی باشد، این را حالت حرج می گویند. اما اگر فرض کنید دزدی آمد اموالش را گرفت ضرر می گویند. پس فرق اساسی ضرر و حرج در مثل حرج یک نوع ضیق وجود دارد اما در مثل ضرر نقص وجود دارد. یک نقصی پیدا شود.

و با حالا بعد چون نکته لطیف استظهار لغوی دارد بعد متعرض می شویم. حالا برسیم همان هیئت باب مفاعله. بنابراین مرحوم آقای اصفهانی این را از این جهت که ضرر غیر از ضارّ است ضارّ یعنی این ضرر را فعلا ملحق کرد و متصدیا و متقصدا ملحق به طرف مقابل کرد و لذا در قصه سمره که در روایات ما تطبیق شده است پیغمبر به او فرمودند انک رجل مضار، ممکن است سمره در همان دفعه اول که وارد شده است طرف ناراحت شده است زن و بچه اش ناراحت شده است، اما وقتی که چند بار وارد شد، این دیگر نقص محقق می شود. خوب دقت کنید. یعنی تو بالفعل این نقیصه را بر این شخص وارد کردی و محقق شد و قصد کردی. ممکن است دفعه اول وارد شده است نقیصه هم وارد شده است اما فرض کنید می گوید که نفهمیدم زن و بچه اش است دفعه دوم دیگر نمی آید. ببینید در دفعه اول ممکن است قصد نبوده است. ممکن است تصدی نبوده است. پیش آمده است نقص هم پیش آمده است. نقصی که بدون تصدی بیاید آن را ضرر. اما اگر فهمید که این کار موجب اذیت او است موجب نقص او است دفعه دوم دفعه سوم و چهارم، در اینجا در حقیقت پیغمبر انک رجل مضار یعنی تو آمدی با این کار خودت ایجاد فعلا متقصدا ایجاد ضرر به او کردی. البته این در لغت عرب هم یک قاعده ای است که دفعه قبل چند بار عرض کردم زیاده المبانی تدل علی زیاده المعانی چون می گویند این الف مثل فتح دهان می ماند کأنما این نقص را مثلا می گوئیم وای صدا را بلند می کنیم کأنما این نقص محقق شد. ضارّ این ضارّ را که به صورت الف می کشیم یا دهان را فتح می کنیم جزء

حروف بی صدا است به قول امروز این کأنما غیر از ضرّ. ضرّ ایجاد ناراحتی ایجاد نقص لکن ممکن است این نقص محقق نشود یا ممکن است بار اول باشد. اما مضارّ یا ضارّ، ضارّه این به این معنا است که این نقص و کمبود را و سوء الحال را عملاً و مقصداً انجام داد. لذا بعضی ها در باب مفاعله حالا در اثنای این کلام گفته اند که باب مفاعله به معنای ایصال است. یعنی اینکه ضرر را به دیگری رساند. عالجه، علاج را به دیگری رساند. عالجه یخادعون الله اینها سعی می کنند با توجیه و تأویل یعنی با تعبیر مرحوم اصفهانی متعمداً به این تعبیر بدون اینها سعی می کنند این خدعه را به خدا برسانند. یعنی این طور نیست که می خواهند یک خدعه ای بزنند. سعی می کنند این خدعه را تثبیت کنند. خدا هم می فرماید که آن طرف قابل این حرفها نیست خدا قابل این حرفها نیست.

ببینید همان قصه بنی اسرائیل بنا بر اینکه آن روایت درست باشد خداوند فرمود مثلاً چربی برای شما پی برای شما حرام است. پی را آب کردند تبدیل به روغن کردند. خب روغن را فروختند. یعنی اینها سعی کردند با این توجیه و این عمل بگویند که این روغن است این پیه نیست. خدا گفت پیه حرام است. یا مسئله حرمت ماهی گرفتن در روز شنبه که حفره هایی درست می کردند ماهی ها آنجا می آمدند و بعد می بستند بعد می گفتند نه ما امروز صید نکردیم. ببینید یخادعون الله و رسوله مراد این است. به قول مرحوم اصفهانی تفسیرش این است یخادعون یعنی تصدی پیدا کردند. مقصد شدند و به تفسیری که دیگری بود یعنی سعی کردند این را ایصال الی الله کنند. اصلاً معنای یخادعون غیر از یخدعون است. این یخادعون سعی می کند یک دفعه فرض کنید انسان سر دیگری را کلاه می گذارد یک دفعه نه نوشته ای می آورد اضافه بر او این خدعه را بر او مسجّل می کند. اینجا را مخادعه می گویند. فرق بین خدعه و مخادعه این است.

عرض کردیم یک جایی مرحوم آقای خویی در مصباح الفقیه کلام مرحوم اصفهانی به جای تصدی، سعی دارند. عرض کردیم در کتاب آقای سیستانی هم سعی را در مقابل تصدی و نوشته اند سعی کند انسان بر ایجاد کار ولو محقق نشود. این جور نوشته اند نمی دانم حالا درست چاپ شده است یا خیر. عرض کردیم این معنا خیلی بعید است. فکر نمی کنم باب مفاعله سعی باشد محقق شود یا خیر. اینکه یقاتل چون آنجا شأنیت است نه اینکه و مراد این باشد من سعی خود را می کنم محقق شود یا خیر. مراد آن آقای که گفته است سعی یعنی اضافه بر تحقق سعی هم بوده است. بعد فهمیده شده است عبارت. یعنی هم تحقق پیدا کرده است هم سعی کرده است. نه اینکه سعی کرده است محقق شود حالا می خواهد بشود یا خیر این نه مراد این نیست. بهر حال این توجیهی است که مرحوم اصفهانی برای باب مفاعله داده اند و طبعاً استاد هم اینجا قبول فرموده اند در بحث لا ضرر که حرف خوبی است. و عرض کردیم اجمالاً این مطلبی را که ایشان فرمودند یا به معنای تصدی یا به معنای سعی، تقصّد یا به معنای ایصال، اینها مجموعاً دارای یک معنا است یعنی در باب مفاعله تأکید است بر اینکه این مضمون تحقق پیدا کرد و این مضمون فعلی شد. مراد این است. مجرّد این نیست که از او این عمل صادر شده است.

آن سوء حال و آن نقص فعلی شده است. این خلاصه کلام مرحوم اصفهانی قدس الله سرّه در تفسیر باب مفاعله. آن وقت ضارّ را هم به این معنا گرفته اند. لا ضرر و لا ضرار، یعنی شما ضرار نداشته باشید سعی کنید یعنی سعی شما بر این باشد در جامعه نه فقط به دیگری ضرر نرسانید تقصدا و متقصدا ضرر به او وارد نشود. نقص به او وارد نشود. و عرض کردیم متعارف در خود آیات مبارکه به استثنای یک مورد، متعارف در آیات مبارکه در چند مورد آمده است که در محطّ این احتمال است که کمبودی پیدا شود. مثلا اسکنوهنّ من حیث سکنتم من وجدکم، خانم های مطلقه را در ایام عده آنچه مناسب با توانایی شما است مسکن بدهید حالا مسکن یا نفقه است یا مراد خصوص مسکن است خب ممکن است انسان ها به این عمل یا توجیه کنند یا درست عمل نکنند و لا تضاروهنّ. بلافاصله بعدش آمده است. اینها را در فشار و تنگنا قرار ندهید. در نقیصه قرار ندهید. و لا تضاروهنّ یا مثلا الوالدات یرضعن اولادهنّ حولین کاملین و لا تضارّ و الده بولدها. مبدا مادری البته تضار هم به حساب صیغه فاعل خوانده شده است. در لغت عرب فاعل و مفعولش یکی است. معلوما و مجهولا یکی است. و لا تضارّ والده بولدها حالا معلوما یا مجهولا مادر به بچه ضرر نرساند. یعنی دوران شیردهی را که هست ناقص و سعی نکند به یک راهی مثلا نقص حالا ممکن است یک شب خوابش ببرد یک شب حادثه ای پیش بیاید این را مضارّ نمی گویند. آن که متقصّد است. ممکن است یک دفعه در شیر دادن کمبودی پیدا شود. این نیست مراد. خب ممکن است گاهی ضرری پیدا شود. نه، آن ضرری که منفی است مادر بخواهد به یک وسیله ای فرار کند از مسئولیت خودش و یک نقصی به این بچه در ایام شیردهی در ایام حالا بعضی ها این یرضعن را به معنای چیز گرفته اند همین حزانت. معلوم نیست یرضعن به معنای حزانت باشد. در ایام حزانت یا ایام شیردهی، ظاهرش که ایام شیردهی است. تفصیل فقهی اش جای خودش جایش اینجا نیست.

کیف ما کان این خلاصه تفسیری که مرحوم آقای اصفهانی فرمودند. عرض کردم راجع به این مطلب یک مطلب کلی است که متعرض شدیم اول بحث و اینکه اصولا آیا این هیئاتی که ما داریم مثل هیئت باب افعال، تفعیل، مفاعله، آیا این هیئات دارای یک معنای وحدانی هستند؟ اگر چهار تا پنج تا در کتب صرف آمده است همه به قول آن آقا از اشتباه مصداق و مفهوم است یا مصادیق هستند اینها تغایر مفهومی ندارند یک بحث این است اصولا یا نه همین طور که در کتب صرف آمده است واقعا ماهیتا فرق می کند مثلا فرض کنید باب افعال یک جاهایی آمده است برای اینکه فعل لازم متعدی شود که متعارف است مثل اکرمت زیدا. گاهی هم عکس آمده است. فعل لازم بوده است در باب افعال آمده است متعدی شده است. متعدی بوده است در باب افعال آمده است لازم شده است. مثل کبّ و اکبّ. این روایت مبارکه هست که حضرت فمّن سمع آیتنا اهل البیت فلم یجبنا، این صحیحش کبّه الله علی من خلیف النار است. کبّ در لغت ثلاثی مجردش متعدی است. می آید در باب افعال می شود لازم. علی خلاف القاعدة. اکبّ علی قدمه یعنی در قدمهایش افتاد. کبّه الله او را می

اندازد در آتش. اصلاکب با اکب می آید باب افعال چپه معنا می شود. یا مثلاً فرض کنید اکرمت زید یعنی جعلت زیدا کریمما. در باب شفا و اشفا دقیقاً برعکس است. شفی الله زیدا خدا زید را شفا داد اشفی الله زیدا خدا زید را شفا نداد. شفا از او برطرف شد اصلاً. لذا می گویند در اصطلاح خودش ان در اصطلاح عربی ما در فارسی چون باب افعال می گوئیم غالباً در کتب عرب باب افعال می گویند یا می گویند حمزه. حمزه که گفتند باب افعال است. الحمزه للسلب. این اصطلاح گاه گاهی باب افعال دقیقاً ضد ثلاثی مجردش است. حتی در ذیل آیه مبارکه و علی الذین یتیقونه گفته شده است در تفسیر قرطبی هم آمده است که مراد از یتیقونه للالزله معذرت می خواهم حمزه برای ازاله است. یعنی این باب افعال، ضد باب اطاق به این معنا یعنی اطاقه الصوم، روزه او را اطاقه کرد یعنی روزه طاقت او را برد. نه یتیق یعنی تحمّل الصوم بصعوبته. نه اصلاً حمزه باب ازاله. یک اصطلاحی است در کتب ادب، کتب عربی هم به تفسیر غیر تفسیر الحمزه للالزله. مرادشان به حمزه باب ازاله باب افعال است. ما انجد در لغت عرب داریم داخل نجد شد اصبح داخل صبح شد اعرق داخل عراق شد غرض وقتی نگاه می کنیم ظاهرش این طور است که چون در لغت عرب طبیعت لغت عرب بر این بوده است البته لغت عرب هم پراکندگی داشته است تدریجاً مخصوصاً به برکت قرآن یک نوع جمع آوری در آن و وحدتی در آن پیدا شده است.

در لغت عرب عرض کردیم معانی مختلف را از هیئات استفاده کرده اند. و انحاء مختلف استفاده از هیئات بوده است. این طور نبوده است که هیئات دائماً یک جور باشد. هیئات مختلفی بوده است و لذا این جور موارد را هم آقایان بیشتر آمده اند ضمیمه کرده اند یک نوع ارتکاز را. بعضی ها راه های دیگری رفته اند لکن این در حقیقت همان نحوه ارتکاز است. فرض کنید هیئت مشتق را برای تلبس گرفته اند دیده اند که انواع تلبس فرق می کند. تاجر یک معنا دارد قائم یک معنا دارد حارص یک معنا دارد امیر یک معنا دارد هر کدام یک جور معنا می شود. یکی به نحو حرفه است یکی به نحو ملکه است یکی به نحو فعلی خارجی است و الی آخره. مفتاح با اینکه هیئت اشتقاقی است یک معنا دارد. اما فرض کنید مفعّل یا مفعّل دارای معنای دیگری می شود. فرق می کند. حالا من وارد این بحث نمی شوم این یک طبیعتی بوده است در لغت عرب که با هیئات مختلف معانی مختلف را ادا می کردند. این همه لغات هم نیست یک امر عقلی هم نیست. یک جایی هم آقای خوئی دارند که انسان معانی مختلف، این جزء طبیعت انسان هم نیست. توضیحاتش را عرض کردیم. ممکن است از بعضی لغات که بالفعل هم هست اصلاً معانی مختلف را ممکن است با ماده مختلف یعنی برای ضرب یک ماده برای ضارب ماده دیگری بگذارند. ماده اش عوض شود یا ممکن است مثل لغت فارسی یا لغات هند و اروپایی از پساوند و پیشاوند استفاده کنند. مثل کار و کارگر. یا کارآموز. کار و ناک اریا پسوندی شود یا کار و بیکار یا پسوندی به آن اضافه کنند یا پیشوندی اضافه کنند. لغت عرب با هیئات است. انما الکلام این هیئات حتماً دارای معنای واحدی باشد این نیست. این نیست که دارای معنای واحدی باشد. چون عرض کردیم هم عرب پراکندگی

داشت یکنواخت نبود اصولا تدوین و مدوّن شدن عرب بعد از اسلام است نه بعد از اسلام مثلاً بعد از ظهور رسول الله. سال قرن دوم است اصولا. و بیشترین تدوینی هم که شد مثل کتاب العین خلیل و کتاب سیبویه غالباً بین کوفه و بصره بوده است. خرج الی البادیه. این تعبیر را دارند در کتب تاریخ عرب اگر دیده باشید مرادشان از بادیه بین کوفه و بین بصره بوده است. از حدود سالهای البته تدوین نحو و آمادگی اولی اش از سال های چهل و پنجاه است یعنی از زمان امیر المؤمنین و ابو الاسود دوئلی لکن این را و شاگردش را نوشته شده است کتابی دارد ابن الانباری ... ۵۰ / ۳۲

آنجا دارد به ترتیب ایشان چند شاگرد داشته است و شاگردانش چطور بوده اند یک توضیحی داده شده است. آن که الآن به ما رسیده است این بعد از قرن دوم است. از اوایل قرن دوم است. و در عراق هم هست. خود اصل عرب از یمن است اصلاً. بعد مسأله عربی که در حجاز بودند در مکه بودند در مدینه بودند غرض این یک چیز واحد و استاندارد و یکنواختی که اینها دارای یک تمدن فکری روشن و واضح و کتب مدوّنه ای باشد این نبوده است. و لذا طبیعتاً بعدها که آمدند تدوین کردند مجموعه ای را تدوین کردند حالا البته ممکن بود مثلاً بگویند یک چنین استدلالی را دیدیم بعد این لغو شد. این را دیده اند لغت عرب این خصلت را دارد بعضی از مفردات در لغت عرب بسیار کثیر الاستعمال است و بعضی هایش خیلی قلیل الاستعمال است. مخصوصاً عرض کردم این مبنا در سابق هم بوده است الآن هم عده ای خب هستند در همین زمان معاصر ما روی الفاظ را بیشتر روی جانب صوت حساب می کنند نه حرف بگوئیم معنایی که در ذهن ما است. مثلاً معنای عَلم را اگر بخواهند بفهمند این مثلاً در ارتکاز عربی بین «ع» و «ل» و «م» یک رابطه ای است. حالا می خواهد علم باشد می خواهد لمع باشد می خواهد لمع باشد لذا در هر لغتی شش حرف توجه همین جمهره اللغه ابن دره همین اوایل قرن چهارم است ۳۲۱ وفاتش است. ایشان بر همین ترتیب نوشته است. شش تا احتمال نوشته است اینها محمل هستند این دو تا ش استعمال شده است. دو تای آن محمل هستند یکیش استعمال شده است. عرض کردیم در کتاب ابن جنی هم در اوایل در مناسبت کلمه، کلمه و ملکه و این یک مبنایی است الآن به اصطلاح امروزی ها در ۴۴ / ۳۴

آن که می گویند در وجدان انسانی تأثیرگذار است این حروف است. یعنی این صوت است نه حروف. این صوت یک ارتکاز خاصی را برای ما درست می کند. ما هم در بحث ضرّه اول توضیح این را دادیم دیگر. اصلاً در علم یک معنای وضوح مثل لمع از همین است. در علم، حس می کنم در مجموع ارتکاز انسان عربی در میم و عین و لام یک نوع وضوح یک نوع مثل برق زدگی یک نوع لمعان وجود دارد. راست هم هست. در تاریخ علمای اسلام هم آمده است قبل از اینکه غربی ها بخواهند بگویند الآن هم خب غربی ها بیشتر روی آن مآور داده اند. جای بحث ندارد. علی ای حال حق این است که این مطلب ثابت نیست که باید حتماً باب مفاعله دارای معنای واحدی باشد.

اما اینکه در عده ای از اینها ترتّب است این ادعای تبادر شده است. قتل و قتال و ضرب و ضراب، لطم و لطام، لطم وجهه لاطمه. این ادعای تبادر شده است. یک سری هست از این مجموعه. قتل و قتال و ضرب و ضراب و لطم و لطام، ادعا شده است که اگر لطم باشد از یک طرف است لطام باشد از دو طرف است. و لکن در عین حال ترتّب را هم لحاظ کرده اند. البته اینها طبیعتا ما باشیم و تحلیل لغوی ابتدائاً فهم این مطلب روشن نیست. این فقط به تبادر است. یعنی قتال این نیست که، این به این معنا است که یکی رفت دیگری را بکشد و دیگری هم سعی کرد که او را بکشد. این به این معنی. ترتّب به این معنا. اما در تقابل ترتّب نیست. فعل در طرفین هست اما ترتّب نیست. اما در لطام، در قتال و اینها استعمال شده است و چیزی نیست که تازگی داشته باشد و لذا این مطبی را که اینها گفته اند که آقای اصفهانی منکر است این اصل این مطلب را می شود با تبادر، با برهان علمی و تحلیل علمی جا ندارد. و انصافاً هم خلال تحلیل لغوی است. مثل مرحوم نجم اللائمه رضی هم مخالف است. راست هم می گوید ایشان.

لکن وقتی گفتند عرب ادعای تبادر شده است و در شعر موجود است در نص موجود است این را دیگر باید تعبداً به قول آقایان سماعی است و قیاسی نیست. اما اینکه بعضی از مواردش هم طرفینی است این هم جای قطع است و شک نیست. این هم جای بحثی ندارد که مثل سافر اصلاً معنا ندارد. حالا ما باید بتوانیم یک توجیحی برای این مطلب داشته باشیم. که چطور مثلاً مثل سافر فقط یک مفعول دارد و برده اند به باب به حساب مفاعله. من خودم احتمالاً این است احتمال خودم جاهایی که یک معنای اسم مصدری هست و مخصوصاً اگر ثلاثی نگرفته باشند اینها می آیند ایجاد آن معنا را از یکی از هیئات باب ثلاثی مزید فیه می گیرند.

چون عرض کردیم سَفَر، به معنای کنار زدن رو پس کردن است. اما سَفَر، چیز دیگری است. بعد انسان از محل زندگی اش. این اسمش سفر است. خودش این سفر است. و عرض کردیم مرحوم نجم اللائمه نوشته بود که سفر ثلاثی و ثلاثی مزید به یک معنا است. ایشان با ایشان موافقت نکرده است عرض کردیم محققینی که کتاب را تألیف کرده اند معظمشان معتقدند که مطلب ایشان درست نیست و سفر ثلاثی استعمال نشده است. سفر زید یعنی ذهب الی السفر استعمال نشده است. شواهد مؤید ایشان نیست. آن وقت لذا سافر یعنی بردن در باب مفاعله یعنی اوجد السفر. آن سفر را گرفته اند مثلاً فرض کنید علم. علم به معنای آگاهی است. به معنای اطلاع است دیگر. اعلم زید یعنی زید را آگاه کرد. اما در لغت عرب علامت هم گفته شده است. خوب دقت کنید. علامت. نشانه. که روی چیزی. همین افاده همین معنا را هم برده اند باب افعال. اعلم علی هذا الروایات، یعنی جعل علیها علامت. حالا اعلم به معنای آگاهی هم هست اعلام هست اعلم به معنای جعل علامه هم هست. این یک طبیعتی بوده است برای انسان عرب عرض کردم امروزه هم اصلاً در مواردی امروزه مثلاً در بعضی از چیزهای عربی تلفن از لفظ انگلیسی تلفن استعمال می کنند. متعارف عرب ها خابرت می گویند. مثلاً تلفن یا خابرت

بالحاتف. لکن الآن کشورهای عربی هستند من جمله لبنان که تلفن می گویند. از همان اشتقاق کرده است. این طبیعت انسان عربی است. لذا وقتی می بیند ثلاثی مجرد یعنی این معنا را در نظر می گیرد نه معنای حدثی. این معنای اسم مصدری. مثلاً حائط یعنی دیوار. اگر می خواهد بگوید حائط ایجاد کرد. احاط. ایجاد دیوار کرد. این یک نحوه ارتکاز عربی است. چون ماده سفر به معنای حدثی نیست بلکه اگر ماده حدثی بود مثل قتل، مثل لطم، مثل ضرب، حالا می آید در باب مفاعله در همان معنای حدثی باید تصرف شود. اما مثل سفر، سفر ماده حدثی نیست اصلاً. آن دوری انسان از مقرّ زندگی را می گویند سفر. بلکه بعضی ها هم معنای حدثی گرفتند. سفر را به این معنا گرفته اند. حالی که انسان دارد دور می شود از مقرّ زندگی. لذا آثار دارد. بعضی از فقهای اهل سنت گفته اند که در حالی که سوار شترش است خواست نماز بخواند قصر است همین که آمد پایین ولو فاصله هم نبود در راه آمد پایین نمازش تمام است. آن دیگر مسافر نیست. دقت کردید نکته فنی چه شد؟ در حقیقت آنها سفر را به معنای حدثی گرفته اند. سافر یعنی تلبّس به این ابتعاد. ابتعاد گرفته اند. نه بعد عن المقر. این خیلی در فقه هم اثرگذار بوده است دیگر. این سرّش این است. سرّ تأثیر در فقه آن تفسیر لغوی است. ما به ذهنمان می آید که سفر یک معنای اسم مصدری است یک معنای حدثی نیست و سافر یعنی اوجد السّفر. تلبّس بالسفر. سفر اوجد هذا السفر این را برده اند به باب افعال. اما سفر، به معنای برکنار زدن. مثل اینکه انسان روی صورتش چیزی است کنار می زند. اگر می خواستند این را معنای حدثی اش را بیاورند و اضافه کنند برده اند به باب افعال. اسفر عن وجه. اسفر از سفر حدثی است سافر از سفر اسم مصدری است

س: تفسیر هم همین معنا

ج: تفسیر هم در حقیقت گفته اند. گفته اند چون اشتقاق صغیر و کبیر به اشتقاق صغیر اصلش سفر بوده است بعد فصل شده است. فصل در لغت عرب نداریم. ما در قرآن هم یک آیه داریم تفسیر. اصلاً لفظ تفسیر در قرآن هم به کار برده نشده است جز یک مورد. احسن تفسیراً که آن هم به معنای تفسیر ما نیست. به معنای دیگری است.

کیف ما کان اینها یک خصوصیتی است که لغوی ها در تحلیل لغوی برای هر زبان به کار می برند. آن که به ذهن ما می آید این مثلاً خدعه این تفسیری که مرحوم آقا شیخ محمد حسین خدعه چون آنجا معنای مصدری دارد. این معنا که در خادع شدت است یعنی یک نوع محاوله است یک نوع ما نسبت لج بازی که با مرحوم آقای اصفهانی، ما معتقدیم که باید این موارد را حساب کرد. این که معنای واحدی باشد کل باب را به آن بدهد خلاف ظاهر هست هیچ شواهد تاریخی و علمی تأییدش نمی کند. اعطای معنای واحد برای هیئات قطعاً خلاف واقع است. این است که در بعضی موارد مثل سافر مثلاً شاید علاج اصلاً علاج به این معنا بوده است. درمان. عالج یعنی عطا

متن کامل مطابق با صوت دروس خارج اصول فقه حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

شنبه - ۱۳۹۵/۰۱/۲۱

موضوع: خارج اصول فقه

صفحه ۱۲

جلسه: ۸۲

.....
بالعلاج. اصلا باب مصدر را از آن مصدر اشتقاق عالج کرده اند و لذا اصولا در آن معنای طرفینی بودن معنا نبوده است. این تا این جای
مطلب. انما الکلام در تطبیق بر مضارّ ضرار انشاء الله فردا.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين